



شهید بهشتی و انسان‌شناسی ژان پل سارتر: بخش سوم (وانهادگی)

محمد مهدی رفیعی - سردبیر اندیشه بهشتی

این جوان، با احساساتی نیمه خام ولی بزرگوارانه، می‌خواست انتقام برادر را بگیرد. مادر تنه‌ایش با او زندگی می‌کرد و از وضع خیانت آمیز شوهر و مرگ پسر بزرگ خود، به شدت متاثر بود و در زندگی جز این پسر، امیدی نداشت. این جوان، در وضعی که دیدیم از دو راه یکی را می‌توانست انتخاب کند: اول عزیمت به انگلستان و پیوستن به نیروی فرانسه آزاد - یعنی ترک گفتن مادر - دوم، ماندن نزد مادر و کمک کردن به او در ادامه زندگی.

جوان به خوبی می‌دانست که زندگی مادر، به وجود او بستگی داشت و غیبت او - که بسا ممکن بود به مرگ وی بیانجامد - مادرش را به یکباره ناامید می‌کرد. و نیز به خوبی می‌دانست که باطناً برداشتن هر گامی در راه مادر، به نتیجه محسوسی می‌رسید، بدین معنا که مادر را در ادامه

قبح ذاتی گره خورده است. در واقع این نفی خیر و شر از پیش تعیین شده است که موجب می‌گردد انسان به خود و انواده شود (مصلح، ۱۳۹۸: ۱۹۱). برای تبیین بهتر و انهادگی و جایگاه آن در انسان‌شناسی ژان پل سارتر، لازم است نخست دیدگاه او را نسبت به ناکارآمدی اخلاق را توضیح دهیم. سارتر برای درک بهتر ناکارآمدی اخلاق (اعم از اخلاق مسیحی یا کانتی) و عدم وجود حسن و قبح ذاتی، مثالی زده است. او می‌نویسد: برای اینکه معنی و انهادگی را بهتر دریابید وضع یکی از شاگردانم را که برای حل مشکلی نزد من آمده بود، به عنوان مثال، برای شما شرح می‌دهم: پدر و مادر این جوان با هم ناسازگار بودند. پدر او به ورطه همکاری با آلمانی‌ها، در زمان جنگ، کشانده می‌شود. برادر بزرگ وی در حمله سال ۱۹۴۰ آلمانی‌ها کشته شده بود.

مقدمه

وانهادگی، اصلی انسان‌شناختی در فلسفه اگزیستانس و ژان پل سارتر است. این اصل با همان مضمون اگزیستانسیالیستی خود در اندیشه اسلامی، باتوجه به خداآوری و ایمان به وحی، جایگاهی ندارد. شهید بهشتی در مباحث انسان‌شناختی خود به این مسئله توجه نموده و نظر خود را در خصوص آن ابراز کرده است. در این یادداشت دیدگاه سارتر و شهید بهشتی پیرامون اصل مزبور مطرح خواهد شد.

۱. وانهادگی در اندیشه سارتر

یکی از فروع مهم بحث تقدم وجود بر ماهیت و به تبع آن مسئولیت انسان، مسئله به‌خود و انهادگی است. این اصل اگزیستانسیالیستی کاملاً با نفی حسن و

زندگی مدد می‌کرد. حال آنکه برداشتن هر گامی در راه سفر و مبارزه، اقدامی بود با نتیجه غیر مسلم و مبهم، که ممکن بود به کلی گم شود و به هیچ کاری نیاید. مثلاً ممکن بود اگر از راه اسپانیا به انگلستان می‌رفت، دستگیر شود و تا مدت نامعلوم در اردوگاه‌های اسپانیا بماند و نیز ممکن بود به انگلستان یا الجزیره برسد و احتمالاً در دفتری به کار ثبت و ضبط گمارده شود. در نتیجه، جوان خود را در برابر دو نوع اقدام کاملاً متفاوت می‌دید: اول اقدامی محسوس و دارای نتیجه فوری، اما عملی که آثار آن فقط متوجه یک نفر بود. دوم، اقدامی که آثار آن متوجه عده‌ای بسیار زیادتر بود و شامل یک اجتماع ملی می‌شد، ولی نتیجه مبهم و نامسلم داشت و ممکن بود به هدف نرسیده، رشته‌اش بریده شود.

در عین حال این جوان، میان دو اخلاق، مردد بود: از یک طرف، اخلاقی مبنی بر همدردی و فداکاری‌های انفرادی، و از طرف دیگر، اخلاقی وسیع‌تر و کلی‌تر، اما با تاثیری مبهم‌تر. جوان می‌بایست بین این دو راه یکی را انتخاب کند. اما چه کسی می‌توانست او را در انتخاب مدد کند؟ آیا مسیحیت می‌توانست به یاری او بشتابد؟ نه. مسیحیت می‌گوید: احسان کنید؛ هم نوع خود را دوست بدارید؛ خود را در راه دیگران فدا کنید؛ راه دشوارتر را پیمایید و غیره و غیره... اما راه دشوارتر کدام است؟ چه کسی را باید مانند برادر دوست داشت؟ مادر را یا رزمندگان را؟ کدام یک از این دو نوع عمل، دارای نتیجه مهمتر و فایده بیشتری است؟ عمل جنگیدن در دل جمع که نتیجه‌اش مبهم است، یا عمل محسوس و معلوم کمک کردن به زندگی فردی معین؟ چه کسی می‌تواند از پیش تصمیم بگیرد؟ هیچکس.

هیچ اخلاق مدونی نمی‌تواند به ما پاسخ دهد. اخلاق کانت می‌گوید: هرگز با دیگران به عنوان وسیله کار رفتار نکنید، بلکه آنان را

چون غایت و هدف بشمارید. بسیار خوب: اگر من نزد مادرم بمانم او را چون غایت و هدف شمردم و نه چون وسیله کار؛ اما به همین دلیل، این خطر هست که کسانی را که در پیرامون من مبارزه می‌کنند، چون وسیله بشمارم. برعکس اگر به کسانی که مبارزه می‌کنند بپیوندم، اینان را چون هدف شمردم و به همین دلیل خطر آن هست که مادرم را چون وسیله کار به حساب آورم. ... من در برابر پرسش او (شاگرد سارتر) جز یک جواب نداشتم، گفتم: شما آزادید؛ راه خود را انتخاب کنید، یعنی بیافرینید. (سارتر، ۱۴۰۲: ۴۶-۴۱)

بر اساس این نگرش، سارتر معتقد است انسان نمی‌تواند مسئولیت اعمال و انتخاب‌های خویش را بر عهده اخلاق یا وجدان و یا هر چیز دیگری بگذارد، بلکه او تنها و بدون تکیه‌گاه باید دست به عمل زده و مسئولیت انتخابش را نیز بر عهده بگیرد. از طرف دیگر در مباحث پیشین گذشت که سارتر اعتقادی به وجود خداوند ندارد و جهان را بدون واجب الوجود تصور می‌کند. نتیجه این دیدگاه جز این نخواهد بود که در انتخاب‌ها، نه می‌توان به قدرت و کمک‌های الهی دل بست و نه به هدایت و راهنمایی خداوند. سارتر می‌نویسد: «اگر واجب الوجود نباشد هر کاری مجاز است. پس انسان «وانهاد» است. زیرا بشر، نه در خود (فطرت و سرشت) و نه بیرون از خود (خداوند)، امکان اتکا نمی‌یابد. باید گفت که بشر، از همان گام اول، برای کارهای خود عذری نمی‌یابد، وسیله‌ای نمی‌یابد تا مسئولیت وجود خود را بر آن بار کند.» (سارتر، ۱۴۰۲: ۴۰)

سارتر پس از تعریف انسان به موجودی در حال شدن، او را در قبال ساخت ماهیت و شخصیت خویش، و همچنین در قبال دیگر انسان‌ها مسئول دانست. اکنون وی با تکیه بر همین آزادی و البته احساس مسئولیت انسان، این اصل را اضافه می‌کند که انسان

هیچ تکیه‌گاهی برای انتخاب‌های خویش نمی‌یابد و باید بار مسئولیتش را به تنهایی به دوش بکشد. نکته قابل توجه این است که سارتر نه تنها مسئولیت انسان را فقط در انتخاب درست می‌داند، بلکه اصلاً او را در ساخت و ایجاد درست و غلط نیز مسئول می‌داند! به همین جهت انسان را موجودی بدون تکیه‌گاه یا «وانهاد» در جهان معرفی می‌کند: «اگزیستانسیالیسم معتقد است بشر بدون هیچ اتکا و دستاویزی، بدون هیچ‌گونه مددی، محکوم است که در هر لحظه، بشریت را بسازد.» (سارتر، ۱۴۰۲: ۴۰) بدیهی است که اگر انسان فطرتاً خیر و شرشناس بود، دستاویزی برای انتخاب‌های خود می‌یافت، و حال آن‌که سارتر خیر و شر را مصنوع انتخاب و عمل انسان می‌داند و پایه‌های این تکیه‌گاه درونی را در هم می‌شکند.

۲. دیدگاه شهید بهشتی

در انسان‌شناسی اسلامی و به‌طور خاص در اندیشه شهید بهشتی، انسان موجودی است آزاد در ساخت ماهیت خویش، اما با این حال موجودی وانهاد یا رهاشده (بدون پشتوانه و راهنما) نیست. در بینش اسلامی، انسان از هدایت‌های فطری و عقل عملی برخوردار بوده و ادراک خوب و بد را در سرشت خود می‌یابد، نه آنکه آن را جعل نموده و خود خالق خیر و شر باشد. انسان کاشف مسیر گوناگون - به عمل و انتخاب آزاد دست می‌زند. یعنی اگر انسانی حقیقتاً نیک‌کردار باشد و طالب عمل به خیر، راه‌ها خارج از وجود او ترسیم شده و او فقط باید آن راه‌ها را کشف کند. علاوه بر این انسان ابزارهایی برای کشف نیز در اختیار دارد که هم در درون او (فطرت و عقل) و هم در بیرون از او - یعنی هدایت‌های الهی و وحی - سرچشمه دارد. شهید بهشتی می‌نویسد: «یکی از مهم‌ترین



بر پیامبر درون، از راهنمایی‌های مکتب اسلام نیز برخوردار است. با این توضیحات می‌توان پاسخ شاگرد سارتر را این‌گونه داد که او مکلف است در جنگ حق علیه باطل به میدان برود - در صورتی‌که به قدر کفایت سرباز آماده در میدان نباشد - اما اگر نیازی به حضور او نبود، صرف انتقام برادر یا منافع ملی‌ای که بر اساس حق و عدل نباشد، نمی‌تواند راه درستی پیش پای جوان باشد، زیرا همه انسان‌ها فطرتاً بدی ظلم و تجاوز و نیکی حق و عدل را درک می‌کنند. در این صورت او دیگر منافع حقیقی و راستینی برای جامعه نمی‌بیند تا مقدم بر حق فرد (مادر) نماید، و بدین ترتیب کمک به مادر در اولویت قرار می‌گیرد.

بر این اساس روشن گشت که جوان در مثال سارتر، نه تنها آفریننده نیک و بد و درست و غلط نیست، بلکه ابزارهایی از فطرت و عقل گرفته تا وحی و شریعت الهی، در اختیار دارد تا مسیر درست را کشف نماید.

کتاب‌نامه

حسینی بهشتی، سیدمحمد (۱۴۰۱)، انسان از منظر قرآن، قم: نشر معارف.
 خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۸)، صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 سارتر، ژان پل (۱۴۰۲)، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، تهران: نیلوفر.
 مصلح، علی اصغر (۱۳۹۸)، فلسفه‌های اگزیستانس، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

به امکان‌ها امیدوار باشم که به طور دقیق، این امکان‌ها در حیطه عمل من قرار گیرند. ولی از لحظه‌ای که مسلم شود امکان‌هایی که در برابر من قرار دارند، به تمامی در حیطه عمل من نیستند، باید از آن‌ها قطع امید کنم، زیرا هیچ خدایی و هیچ قدرتی نمی‌تواند جهان و امکان‌های جهان را با اراده من منطبق کند». (سارتر، ۱۴۰۲: ۴۸) در واقع او با تکیه بر اصل وانهادگی، ناامیدی را دیگر خصلت مهم انسان می‌داند. علاوه بر این از منظر سارتر، هنگامی که بشر خود را بدون راهنما و در عین حال درگیر مسئولیتی بس عظیم دید، دلهره و اضطرابی در خود احساس می‌کند که رهایی از آن جز با سرپوش گذاشتن بر آن ممکن نیست. (سارتر، ۱۴۰۲: ۳۴) در حالیکه شهید بهشتی می‌نویسد: «در اسلام، مختار بودن انسان به معنی بی‌پناهی و به‌خود وانهادگی او نیست. انسان حمایت می‌شود، مورد مهر و لطف الهی است [و] راهنمایی می‌شود. اگر [او] به راستی حرکت را آغاز کرد و تلاش نمود، توفیق و امداد الهی [از راه] می‌رسد و تنها نمی‌ماند. خدا با اوست؛ گویی همه چیز با اوست. اگر به راستی با او پیوند برقرار کرد، دریچه‌های روشن بینی و توان و نیرو به روی او باز می‌شود و دلگرم و پرشور و بانشاط می‌گردد.» (حسینی بهشتی، ۱۴۰۱: ۱۳۲-۱۳۱)

اما درباره مثال سارتر و دو راهی پیش‌روی آن جوان، دیدگاه اسلام این است که انسان مأمور به وظیفه است، و نه مأمور به نتیجه (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵: ۱۸)، به عبارتی بشر باید در میدان آزمون الهی، همواره در صدد انجام تکلیف و به تبع، پرورش و رشد خویش باشد، خواه عمل او در بستر جهان ماده منتج باشد یا نه، و خواه نتیجه آن محسوس باشد یا مبهم. اسلام با شریعتی جامع، تکلیف بشر را در هر امری روشن ساخته است و مراجعه به آثار مربوطه، بیان‌گر آن است که انسان مسلمان، علاوه

سرچشمه‌های آگاهی و حوزه‌های اندیشه وحی الهی است. جهان تاریک و تهی نیست. خدای آفریدگار و حکیم، علاوه بر سرچشمه‌های درونی [ای] که در نهاد آدمی قرار داده و او را در یافتن حقایق کمک می‌کند، با فرستادن پیامبران، هدایت خویش را به مدد تلاش عقل فرستاده تا راهنمای او گردد. این هدایت نه به معنای تحمیل جبر و مشیت است، نه به معنای خاموش کردن فروغ اراده خلاق انسان، بلکه نوعی حمایت، دستگیری و دعوت همراه با لطف و رأفت و داد است. این هدایت نوری است بصیرت‌افزا، نه قفل و زنجیری برای اراده آدمی. استفاده از این هدایت باید آگاهانه باشد. [انسان] با رشد و بصیرت، باید تشخیص دهد، بیندیشد، ارزیابی کند و سرانجام خود انتخاب نماید و اگر علی‌رغم تشخیص خود کفر ورزد و لجابت کند، محکوم است.» (حسینی بهشتی، ۱۴۰۱: ۱۰۴)

پس در انسان‌شناسی شهید بهشتی، بشر نه تنها از درون و بیرون خود را بدون تکیه‌گاه نمی‌بیند، بلکه هم در درون، به واسطه فطرت و عقل؛ و هم در بیرون، به واسطه وحی، راهنمایی‌انی را به انتظار خود می‌یابد. راز این اختلاف نظر آن است که اولاً در انسان‌شناسی اسلامی؛ طبیعت اولیه، سرشت و ماهیت مشترک انسان‌ها پذیرفته شده و به تبع انسان فطرتاً نیک و بدشناس است، در حالیکه سارتر و دیگر فیلسوفان اگزیستانس آن را نفی کرده‌اند تا به گمان خود آزادی انسان را تأمین کنند؛ و ثانیاً در اندیشه اسلامی، محور همه مباحث وجود خداوند بی‌نیاز، خالق و پروردگار بشر است که از هر جهت واجب الوجود می‌باشد. اما در فلسفه برخی از اگزیستانسیالیست‌ها از جمله ژان پل سارتر، وجود خداوند نفی شده و به تبع، انسان بدون پشتوانه بیرونی فرض می‌شود.

سارتر در این‌باره می‌نویسد: «من در دایره امکان‌ها قرار دارم. اما تا جایی می‌توانم